خبر

آخرین اخبار از چهل‌ویکمین جشنواره تئاتر فجر

دبیرخانه چهل‌ویکمین جشنواره تئاتر فجر در اطلاعیه‌ای فراخوان و شرایط شرکت گروه‌های نمایشی در بخش بین‌الملل را اعلام کرد. دبیرخانه این جشنواره در راستای ارج نهادن به گروه‌های نمایشی که از ابتدای اسفند ماه سال گذشته لغایت آبان ماه امسال اجرای عمومی داشته‌اند، شرایطی را فراهم کرده که گروه‌های متقاضی شرکت در این بخش آثار خود را طبق گاه‌شمار به دبیرخانه ارسال کنند.

بخش مسابقه بین‌الملل به شکل رقابتی متشکل از گروه‌های ایرانی و خارجی خواهد بود. طبق گاهشمار فراخوان بخش بین‌الملل چهل‌ویکمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر آخرین تاریخ بارگذاری فیلم آثار در سایت جشنواره ۲۰ آذر ۱۴۰۱ است و تاریخ اعلام نتایج بازبینی ۵ دی ۱۴۰۱ خواهد بود.

همچنین علاقه‌مندان به شرکت در بخش خیابانی جشنواره تئاتر فجر هم که امکان بارگذاری فیلم آثار خود را در سامانه این رویداد ندارند، می‌توانند فیلم آثار را در لوح فشرده به نشانی دبیرخانه ارسال کنند.

پایان آبان آخرین مهلت بارگذاری فیلم آثار بخش خیابانی تئاتر فجر در سایت جشنواره است. به این ترتیب گروه‌های متقاضی شرکت در بخش خیابانی چهل‌ویکمین جشنواره بین‌المللی تئاتر فجر می‌توانند فیلم آثار را به نشانی تهران خیابان رازی، کوچه مهبد، پلاک ۱۰ ارسال کنند.

بر اساس گاه‌شمار بخش خیابانی فراخوان جشنواره، آخرین مهلت بارگذاری یا ارسال لوح فشرده آثار اول آذرماه ۱۴۰۱ است و اسامی منتخب مرحله اول ۲۰ آذرماه ۱۴۰۱ اعلام خواهد شد.

شکرخدا گودرزی، نویسنده و کارگردان «من فرزند خنیاگرم» در گفت‌وگو با «جام جم»:

انقطاع فرهنگی مساله من است

سحر سلطانی
نویسنده

این روزها در تالار چهارسو تئاترشهر نمایش «من فرزند خنیاگرم» نوشته و کار شکرخدا گودرزی اجرا می‌شود. اثری درباره برادرکشی که در روایت‌های تو در تو، مرگ رستم به دست شغاد برادرش را به نمایش می‌گذارد. در این نمایش گروهی از جوانان تئاتری در یک فرودگاه و در زمان تاخیر پرواز، دست به چنین اجرایی می‌زنند که یکی از متفاوت‌ترین تجربه‌های گودرزی را رقم زده است.

یکسری از استادان و هنرمندان تئاتر بر این باورند که ایران اصلا تئاتر ندارد و همچنین بر این نکته تاکید می‌ورزند که تئاتر باید غربی باشد و بر بی‌ریشگی و بدون اصالت‌بودن در متن و اجرا باورمندند اما شما خلاف این جریان حرکت می‌کنید؟

دقیقا.

نقد شما بر این گفتار چه خواهد بود؟

می‌دانید تئاتر اساسا برآیند چیست. نکته من در درجه اول این است. تئاتر برآیند جامعه خود است، آنچه که دارد دارای روح زمانه خودش است. شما اگر می‌بینید که متن «مرگ دستفروش» آرتور میلر جهانی می‌شود برای تبدیل جامعه آمریکا به یک چیز دیگر است. برای تبدیل آن، از یک سیستم سنتی سرمایه‌داری به یک الیگارشی مالی است. میلر این را می‌بیند و این برای شرایط اجتماعی آمریکاست. برخی که در دانشگاه درس می‌دهند، می‌گویند که ما اصلا نمایشنامه‌نویسی ایرانی نداریم. می‌گویند اکبر رادی کسل‌کننده است. اسماعیل خلج لمپن است و این یکی جور دیگر.

حتی بیضایی را هم نمایشنامه‌نویس نمی‌دانند؟

نمی‌دانند و شاید بگویند بیضایی درام‌نویس باشد.

نه درباره او می‌گویند ما اصلا درام ایرانی نداریم؟!

خود شما این نقل قول‌ها را بیشتر شنیده‌اید. فقط نمی‌دانند کاری که اسماعیل خلج در نمایشنامه‌نویسی ایران کرده دقیقا چیست. او آن فرهنگ قهوه‌خانه‌ای را چگونه با گوشت و پوست و خون و استخوانش درک کرده. یک روز ما از طرف کانون کارگردانان خانه تئاتر، بیضایی را دعوت کرده بودیم خانه هنرمندان و بزرگداشت برایش گرفتیم. آن موقع ما هیات مدیره کانون بودیم. یک دختر خانم جوانی از بیضایی پرسید که ما چطوری دیالوگ بنویسیم؟ آقای بیضایی رو کرد به خلج که آنجا نشسته بود و گفت: آثار این مرد را بخوانید دیالوگ‌نویسی را یاد می‌گیرید. ما متاسفانه به جدی‌ترین شکل در داستان فریدون و پسرانش، لیرشاه را می‌بینیم و خیز بعدی‌ام احتمالا لیر است. کردلیا را آنجا می‌بینیم و اینجا ایرج را می‌بینیم.

آنجا گالری و ریگان را می‌بینیم اینجا سلم و تور را. آنجا لیر را می‌بینیم، اینجا فریدون را می‌بینیم. ببینید رفت و آمد بین این متون برایم جذاب است. چگونه می‌شود بین این متون رفت و آمد کرد. یک جور ادبیات تطبیقی است. کاری که کوروساوا می‌کند. کوروساوا درونمایه و جوهر را می‌گیرد و می‌برد در آن فرهنگ ژاپن و نمی‌آید خود متن شکسپیر را اجرا کند.

زیبایی قضیه این است که ما همین داستان‌ها را در ادبیات ایران داریم. چنانچه رومئو و ژولیت را داریم که چیزی شبیه به لیلی و مجنون نظامی گنجوی است.

قصه‌های عجیب و غریب داریم.

قصه‌هایی که به نوعی هم دراماتیک هستند.

اصلا بی‌نظیر است هفت پیکر نظامی و کاملا تسخیرت می‌کند.

ما اینها را انکار می‌کنیم یا فراموش کرده‌ایم.

به نوعی از زمانی که تجدد دروغین آمد...

این از خودبیگانگی-الیناسیونی-است که باعث انکار خود می‌شود؟

احسن! تجدد دروغین با زرورق خوشگل آمد. کسانی که طرفدار این تجدد دروغین ظاهری بودند، فکر کردند هیچ راهی جز انکار گذشته ندارند. چون نمی‌توانند نسبت به آنها عمیق شوند و یک طور ابلومویسم هم در آن هست، فقط هم توجه به این فرهنگ نیست.

الان شما می‌بینید دولت‌آبادی می‌رود تاریخ بیهقی را می‌خواند و منتشر می‌کند. غلامحسین ساعدی در آخرین نامه‌اش می‌نویسد که من تازه می‌فهم ویژگی‌های زبان فارسی چیست. در حالی که زبان فارسی یکی از قدیمی‌ترین زبان‌های دنیاست.

حتی برخی همین زبان را هم دارند انکار می‌کنند، مثلا در قیاس با زبان انگلیسی می‌گویند زبان کهنه و کم‌واژه‌ای است و دیگر امکان رشد ندارد. حتی برخی در شکل بدش می‌گویند این زبان کهنه و مرده است؟

متاسفانه!... به نظرم سیستم غلط آموزشی ما آدمی را تحویل دانشگاه نمی‌دهد که از چنین پیشینه‌ای برخوردار باشد. بنابراین با این آدم‌ها مواجه می‌شویم و زمینه سیستم آموزشی دانشگاهی را هم طوری فراهم کرده‌اند که خیلی از استادان خودخواسته نمی‌روند و خیلی از استادان را هم حذف کرده‌اند. بنابراین الان چه کسانی درس می‌دهند؟! همین‌ها که این حرف‌ها را می‌زنند. آن دانشجو هم مطلع نیست. ببینید این انقطاع فرهنگی مساله من است که در پوشش زرق و برق‌دار، بچه‌های جوان را یک طور سر کار گذاشته که بعد هم مشخص می‌شود هیچی نیست.

من مخالف اجرای نمایش‌های خارجی نیستم، یکسری نمایشنامه‌ها هست که با پدیده‌های جامعه ما همخوان است. یعنی اینها را باید شناسایی کرد که با این پدیده و ذات و کف خیابان همخوان باشد مثل روان‌شناسی.

در روان‌شناسی می‌روند از نظرات مانند یونگ، فروید و آدم‌های نزدیک‌تر را می‌خوانند اما نمی‌توانند بستر نزدیکی اینها با روان‌شناسی جامع ما را پیدا کنند. می‌خواهند آن روان‌شناسی را روی روان جامعه ما پیاده کنند.

در حالی که این باید از درون خودش بجوشد. جامعه‌شناسی‌اش هم همین است، اینها فکر می‌کنند که می‌توانند هابرماس را در این جامعه بیاورند. خوب است هابرماس خوانده شود و اصلا مخالفتی ندارم، اما باید دید چقدر این فکر می‌تواند بومی شود.

با متن باید رابطه رفت و برگشتی داشت، این همان چیزی است که گادامر می‌گوید. تو ۵۰ درصد آن را قبول داری و ۵۰ درصد خودت هستی. با متن وارد گفت‌وگو می‌شوی و این اتفاق می‌افتد که یک تولید صددرصدی خواهد شد.

این نیاز به زحمت دارد. چون آن ابلوویسم فرهنگی وجود دارد. آن تنبلی فرهنگی وجود دارد. عموما ما این عرق‌ریزان روح را نمی‌بینیم. یک بخش هم این است که می‌آیند یک متن خارجی را دست می‌گیرند؛ یکی دو تا دیالوگش را تغییر می‌دهند و چهار تا جمله را سر و ته و وارونه می‌کنند و بعد می‌نویسند دراماتورژ فلانی! حتی من دیدم که باغ آلبالو را نوشته بود؛ نویسنده فلانی!! اصلا چخوف کجا بوده... کسی نیست بر اینها نظارت کند چون ما کپی‌رایت نداریم. اگر داشتیم حق و حقوق اینها رعایت می‌شد.

این اتفاق یک کلاف سردرگم است که چند تا سر دارد. اینها باید شناسایی شوند نه این که برویم جلو تا ببینیم که چه می‌شود. خب، جامعه‌ای که با همه چیز هیجانی برخورد می‌کند؛ نمی‌شود انتظار دیگری داشت. مثلا یک عده از دوستان زنگ زدند که چرا اصلا تئاتر داری اجرا می‌کنی؟ تئاتر الان ضرورتی ندارد و ما داریم اشک‌های مصنوعی روی صحنه می‌ریزیم و اشک‌های واقعی در خیابان است.

من پرسش‌ام از این دوستان این است که برشت نمایشنامه‌هایش را در چه زمانی نوشت؟ رمان بی‌بدیل «خاموشی دریا» چگونه نوشته شد. دیمیتری شوستاکوویچ، آن سمفونی بزرگ لنینگراد را مگر در دورهٔ محاصره و حصر لنینگراد ننوشت؟ یا ارکستر زمان آشوویتس چه کسانی بودند؟ هنر تعطیل‌بردار نیست چون زندگی تعطیل‌بردار نیست. هنر باید بتواند گفت‌وگوی خود با جامعه‌اش را به روز کند.

اجرای «من فرزند خنیاگرم» در یک فرودگاه اتفاق می‌افتد که بنابر نقص فنی یک توقف و تاخیری به وجود آمده؛ مساله این است که آیا در فرودگاه این اجازه را می‌دهند که یک گروه نمایشی در آنجا اجرایی را تمرین کنند؟

در کشورهای دیگر دوستان تئاتری شاهدش بوده‌اند. دوستانی در ایتالیا کار برده بودند که اجرا کنند؛ همان موقع که با گروه روهر کار می‌کردند. می‌گفتند ما دیدیم یک عده جوان آمدند و با هم پچ‌پچی کردند در فرودگاه و یک گروه شکل دادند و بدون توجه به نگاه مردم، کارشان را اجرا کردند و کار هم بیشتر پرفورمنس بود تا یک نمایش... اگر قرار باشد که من این متن را به سمت اجراهای کلاسیک ببرم اصلا این متن به من اجازه چنین کاری نمی‌داد. این متن یا باید بیگ پروجکشن می‌شد که پروداکشن خاصی را با خودش می‌آورد یا باید شیوهٔ اجرایی تغییر می‌کرد. من با توجه به این خاطرات و این نوع ضرورت‌ها، این شیوه را منطقی‌تر برای ارتباط خودم با آن چیزی که نوشتم، دیدم.

چرا لباس‌ها را نظامی گرفته‌اید با توجه به پوشیدن پوتین؟

نه، یک نوع لباس فرم هستند.

یعنی حالت حماسی را با این پوشش در نظر گرفتید؟

این را هر کسی دوست دارد می‌تواند به ظن خودش بگیرد؛ من دوست داشتم که یک فرم باشد. به نظرم من فاصله کانونی‌ام را این طور گرفته‌ام که یک لباس درستی برای اینها طراحی شود که این لباس، هم برای امروز باشد و هم بتواند درون خودش ایده بیاورد. در حقیقت من در دورهٔ بردیا و کمبوجیه متوقف نشده و یک سیر تاریخی به آن داده‌ام.

در این نمایش هم این قصه کنار گذاشته می‌شود و یک قصه دیگر می‌آید.

بله. قصه در قصه است. ما سه تا قصه برادرکشی را می‌گوییم و همچنان می‌توانستیم قصه فریدون را هم بگوییم. یعنی این می‌توانست گسترده باشد اما در ظرف نمایشی ما برای تماشاگر، احساس کردم همین سه نشانه کافی است. یکی هابیل و قابیل است و یکی هم چنگیز و جوجی است. یعنی من اینها را از لحاظ تاریخی دیدم و می‌توانست تعمیم پیدا کند و بیاید تا زمان امروز که این هم هست، چنانچه پدر و مادری دست به دست هم می‌دهند و بچه‌شان را مثله می‌کنند. این یک اتفاق وحشتناک و هولناک است و من گاهی اوقات کابوس می‌بینم. به همین دلیل هم آن ویدئو کابوس در ذهن زال می‌گذرد. یا از زبان زال در زمان کشته‌شدن شغاد که می‌گوید انگار در ذهن من چاه می‌کنند، اینها با من بوده است.

این ویدئو هم سیکل این قضیه است؟

فیلمبرداری این حرکت و چرخش، برای من گران تمام شد و وقت زیادی برد، اما انجامش دادیم.

نکته

دانشجوی دکتری می‌تواند عقل سرخ بخواند؟

به ژاک دریدا گفته‌اند که در مورد ساموئل بکت یک مطلب بدهید. با این که هر دو فرانسوی‌زبان بودند، دریدا گفت من نمی‌توانم. گفتند چرا؟! گفت چون بکت از من دور است و به من بسیار نزدیک.

گفتند دور و نزدیک است، یعنی چی؟ گفت: به من بسیار نزدیک است چون شالوده‌شکنی کرده، از من دور است چون ایهام، ایجاز و سمبل‌های زبانی بکت را نمی‌شناسم. من نمی‌توانم در مورد چیزی که نمی‌شناسم حرف بزنم. این را ژاک دریدا می‌گوید؛ حسنعلی بقال نمی‌گوید. بعد دانشجوی ترم اول تئاتر را می‌گذارند که برود «در انتظار گودو»ی بکت کار کند. یا برود صندلی‌های یونسکو را کار کند.

یونسکویی که وقتی سهروردی (عارف، فیلسوف و ادیب ایرانی) را بنابر نوشته علامه طباطبایی به ترجمه هانری کربن به فرانسه می‌خواند؛ می‌گوید که من با یکی از اعجاب‌انگیزترین و بی‌نظیرترین متون حیات ادبی بشر مواجه شده‌ام. شما الان آثار سهروردی را بگذار جلوی دانشجوی دکتری الان، ببین می‌تواند عقل سرخ بخواند.

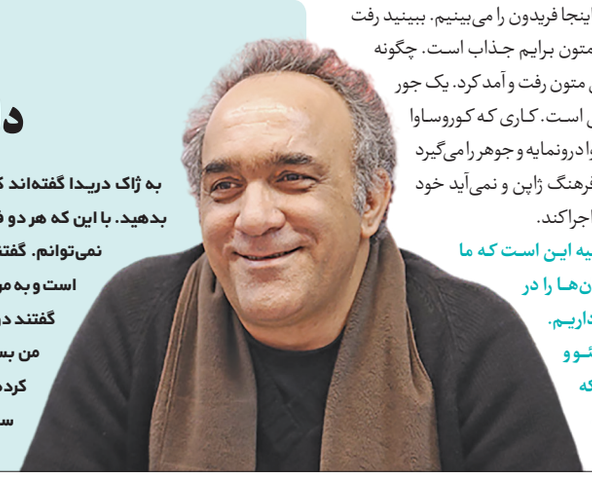

یادداشت کارگردان

«پاره‌هایی از چند زندگی» روایتی از لطافت‌های جنگ

شیوا دیناروند
کارگردان تئاتر

همیشه دوست داشتم اثری در حوزه زنان دوران دفاع‌مقدس تولید کنم، زیرا همزمان با حضور مردان در جبهه‌های نبرد، همسران آنها نیز به‌طور غیرمستقیم در این جنگ نقش موثری داشته‌اند اما همیشه زنان در گوشه‌ای از این نبرد نگه داشته شدند و بیشتر رنگ و نقش مردان به نمایش درآمد در صورتی که زنان هم به همان اندازه تلاش کردند و آسیب دیدند. سختی‌هایی که زنان در جنگ تحمل کرده‌اند، بسیار زیاد است اما در نمایش «پاره‌هایی از چند زندگی» سعی کردم تا بخش‌های زیبایی از دوران جنگ را به نمایش بگذارم و قسمتی از لطافت و روزهای خوش آشنایی و ازدواج قهرمانان واقعی کشور را روی صحنه روایت کنم.

تلاش کردیم این نمایش از شعاری بودن دور شود تا رابطه یک‌زن و شوهر عادی را با تمام سادگی‌های یک زندگی نشان دهیم. برای همین در طراحی هیچ نشانی از نمادهای دفاع‌مقدس دیده نمی‌شود. بیشتر تلاش شد یک اثر مینی‌مال ارائه شود، زیرا دوست دارم آثارم به سمت مدرنیته حرکت کند. به نظر اگر قرار است در دنیای امروز حرفی بزنیم آن هم درباره جنگی که صدها اثر با مضمون آن ساخته شده، این حرف باید مدرن و جدید باشد. امروزه باید با زبانی ساده و از جنس خود مخاطب با او صحبت کرد تا کار را بپذیرد و تاکید ما هم در پاره‌هایی از چند زندگی بر همین بود.

در طراحی سعی شد یک حس رویاگونه در اثر جاری باشد. پرده‌های حریر رنگی و نورهای شیشه‌ای رنگی، رویاگونه بودن نمایش را نشان دادند و در قسمت‌هایی که شخصیت‌های نمایش به توضیح و بیان روایت‌های‌شان می‌پردازند از موسیقی بهره گرفتیم تا شاعرانگی، زنانگی و حس خوبی که در صحنه‌ها و خاطرات زنان مرتبط با جنگ وجود دارد با همراهی ساز ویولنسل به‌صورت زنده روی صحنه به مخاطب القا شود. در واقع با کمک همه عناصر صحنه شامل دکور و نور و تلقین حس رویا به تماشاگر، حس سادگی و آرامشی را که در متن بود به مخاطب منتقل کردیم. دلیل اصلی این موضوع هم پرداختن به قسمت لطیف جنگ بوده است.

برای مخاطبان پاره‌هایی از چند زندگی و ترکیب رنگ‌های نمایش بسیار عجیب هستند. ما در صحنه از رنگ‌های صورتی و یاسی استفاده کرده‌ایم و دقیقا برای تماشاگران استفاده از این ترکیب رنگ آن هم در یک اثر متعلق به دفاع‌مقدس سؤال‌برانگیز است. گرچه برخی معتقدند مخاطبان دهه ۷۰ و ۸۰ با آثار دفاع‌مقدس ارتباط برقرار نمی‌کنند اما مخاطبان‌مان می‌گویند ترکیب رنگ‌ها باعث شده تا چشم و ذهن‌شان به‌دنبال اصل لطافت و شاعرانگی صحنه گرایش داشته باشد. در پایان امیدوارم در هیچ سرزمینی جنگ اتفاق نیفتاد تا بخواهیم لحظات سیاه یا حتی مثل نمایش پاره‌هایی از چند زندگی لحظات شیرینی را که در خلال آن رخ می‌دهد به نمایش بگذاریم، چراکه مهم‌ترین آسیبی که جنگ به یک جامعه می‌زند، آسیب به روان و جسم افراد آن جامعه به‌ویژه زنان و کودکان است.

خبر

«فقط یک دقیقه طول میکشه» به قشقایی می‌آید

نمایش «فقط یک دقیقه طول میکشه» به نویسندگی مسعود سمیعی، کارگردانی سیدعلی تدین صدوقی و بازی اصغر صابری، مروارید افسری، لادن بنکدار، علیرضا نادی و افشین رضایی روز دوشنبه ۱۶ آبان ساعت ۱۸ و ۳۰دقیقه در تالار قشقایی مجموعه تئاترشهر روی صحنه می‌رود. این نمایش روایتگر داستان زندگی زن و شوهری است که برای رسیدن به ثروت، قدرت و تثبیت موقعیت خود علیه یکدیگر دسیسه‌چینی می‌کنند. ظرافت و زیرکی و درایت زنانه در این نمایش با درامی تراژیک در برابر قدرت نیرنگ قرار گرفته و خودنمایی می‌کند. علی‌اکبر طرخان مشاور هنری، مروارید افسری دستیار کارگردان، مجتبی عراقی و هادی تدین، امیرحسین انگوتی، هستی باقری گروه کارگردانی، بهار حسینی مدیر صحنه، شیوا نوری منشی صحنه، مروارید افسری طراح لباس، سیدعلی تدین صدوقی و مروارید افسری طراح صحنه، سیاوش شیرچی طراح حرکات موزون، امیر زند طراح پوستر، ندا الماسیان طهرانی مشاور رسانه‌ای و فضای مجازی، میلاد میرزاعلی عکاس، امیرحسین شهری تصویربردار، تیزر و عکاس دیگر عوامل اجرایی این نمایش را تشکیل می‌دهند.

نوا

«ادیپ شهریار» در پردیس تئاتر تهران

نمایش «ادیپ شهریار» به کارگردانی مهتاب عسکری در پردیس تئاتر تهران روی صحنه رفت. ادیپ شهریار، نوشته سوفوکل نمایشنامه‌نویس مشهور یونانی است که از ۱۰آبان به مدت ۲۰ شب در پردیس تئاتر تهران روی صحنه است. این نمایش با مضمون حقیقت‌جویی و با سبک کلاسیک اجرا و به سرشت حقیقت‌جوی انسان و تلاش وی برای فرار از سرنوشت می‌پردازد.

این نمایش به کارگردانی مهتاب عسگری و با حضور بازیگرانی چون فرشاد نجفی، ستایش کیوی، حسین مددی، ابوالفضل عبدالی، عرفان زارعی، مجتبی ترکان، بهار ترابی، شیوا فرشادی و حمیدرضا محمدحسینی اجرا می‌شود.

نمایش ادیپ شهریار به زندگی فرزند تازه متولد شده‌ای در یک خانواده سلطنتی در یونان باستان می‌پردازد که براساس پیشگویی‌ها کشنده شاه است و ....

علاقه‌مندان می‌توانند برای دیدن این نمایش به پردیس تئاتر تهران واقع در بزرگراه امام علی(ع)، اتوبان محلاتی شرق، خیابان شاه‌آبادی شرق، بعد از میدان مالک اشتر پردیس تئاتر تهران مراجعه کنند.

قاب

«همه پسران من» قابل درک نبود

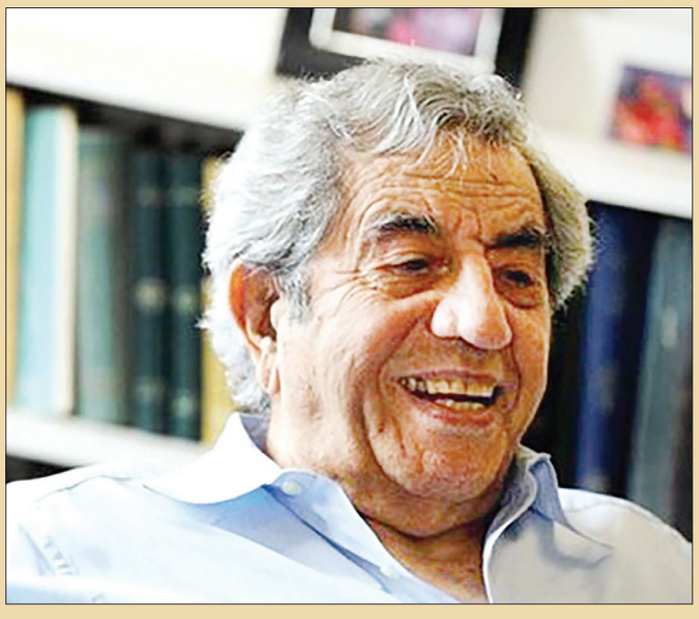

در ادامه نکته‌ای که شکرخدا گودرزی در مصاحبه‌اش تاکید کرد بد نیست خاطره‌ای از عباس جوانمرد را مرور کنیم؛ ما داشتیم متن «همه پسران من» آرتور میلر را با شاهین سرکیسیان تمرین می‌کردیم. یک روز یکی از بچه‌های گروه با سرکیسیان صحبت کرد و گفت می‌خواهد دو نفر را دعوت کند. آن موقع جلال آل‌احمد و محمد حسین جهانبگلو آمدند سر تمرین و کار را دیدند. پرده اول که تمام شد، شاهین رو کرد به آقای جهانبگلو که کار چطور بود؟ او هم گفت: کار خوب نبود. شاهین با لهجه غلیظ ارمنی گفت؛ «یانی یک میزانسن درست و اساسی کار نداشت؟» جهانبگلو هم جواب داد که نه، نداشت بلکه مزخرف هم بود. این اولین سیلی‌ای بود که ما در تئاتر خوردیم. جهانبگلو گفت: آن آدم که شرکت هواپیماسازی دارد، شما نمی‌توانید بشناسیدش. اصلا نمی‌دانید که او چه هیولایی است، بنابراین فقط دارید کلمات متن نمایش را می‌گویید. در اصل یک روخوانی است و نه یک دریافت عمیق باطنی.